

تقی آزادارمکی از جامعه ایرانی در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری می‌گوید

تقی آزادارمکی در گفت‌وگو با «
اعتماد» از جامعه ایرانی در آستانه
انتخابات ریاست‌جمهوری می‌گوید

باید جلوی تندروی ایستاد

□ مهدی بیک اوغلی

خطر توامان» پوپولیسم و رادیکالیسم، «مانند شمشیر دولبه‌ای است که در طول تاریخ معاصر کشورمان، همواره جامعه ایرانی را تهدید کرده است. چه زمانی که دشمنان امیر کبیر در دربار قاجار، تاب اصلاحات امیر را نیاورده و با تیغ تیز تندروی، رگ اصلاحات در ایران را بریدند و چه ایامی که پوپولیست‌های نزدیک به شاه پهلوی، مسیر اصلاحات دکتر مصدق را مسدود ساخته و با کودتا پوپولیسم خطرناکی را در ایران تثبیت کردند، شمشیر دو لبه رادیکالیسم و پوپولیسم در حال دریدن و بریدن آرزوها و مطالبات یک ملت بود. این روند اما طی سال‌ها و دهه‌های بعد هم ادامه پیدا کرد. به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران یکی از چالش‌های اصلی که مسیر انقلاب را دچار آسیب‌های بسیار ساخت، تندرویی‌های برخی افراد و جریان‌ها در سال‌های ابتدایی انقلاب بود. رادیکالیسم آشکاری که در دهه ابتدایی انقلاب گرفتاری‌های بسیاری را برای کشور ایجاد کرد. در دهه 70 خورشیدی هم تنازع رادیکال‌های جناح راست که در آن زمان محافظه کاران خطاب می‌شدند، کشور را از مسیر سازندگی و اصلاح دور کرد. مصباحیون در این برهه، تلاش بسیاری را صورت دادند تا همه معانی متعالی گفتمان اصلاحات را با سد تفسیرهای تند از نظام حکمرانی و رای مردم و انتخابات روبه رو سازند. خاتمی را گرفتار همان سد سدی‌دی کردند که پیش از او مصدق و... با آن روبه رو شده بودند. از میانه‌های دهه 80

خورشیدی اما رادیکالیسم و پوپولیسم شانه به شانه هم به قلع و قمع نهال نوپای اصلاحات در ایران پرداختند و دولتی را روی کار آوردند که با گفتمان پوپولیستی و رویکردهای تند، ایران را از مسیر توسعه و افقهای ترسیم شده در سند چشم‌انداز دور کرد. 800 میلیارد دلار از دارایی‌های ملت در این دوران صرف ایده‌های پوپولیستی دولتی شد که هرچند عنوان مهر ورز را بر تارک خود داشت اما نامهربانی‌های بسیاری با مردم داشت. هر زمان که دولتی اصلاحگر و میانه‌رو در ایران روی کار می‌آمد، کانون‌های تندروی هم دست به کار می‌شدند تا مردم را از رای‌شان و دورنمای ترسیم شده برای اصلاحگری ناامید سازند. اینگونه است که دولت اعتدال به سرنوشت اصلاحگران قبلی دچار می‌شود و زیر کوهی از تخریب‌ها، تهمت‌ها و آشفتگی‌های پوپولیست‌ها و تندروها گرفتار می‌شود. مبتنی بر یک چنین تاریخچه‌ای است که تقی آزادارمکی به عنوان یکی از استادان و جامعه‌شناسان کشورمان خطر تندروی را به عنوان مهم‌ترین چالش پیش روی کشور معرفی کرده و از همه جریان‌ات اصلاحگر، فعالان مدنی، اقشار مختلف و... می‌خواهد که در انتخابات تیرماه 1403 در برابر سیطره بیش از پیش این دو گانه متحد شده و کشور را از این خطرات حفظ کنند. گفت‌وگویی «اعتماد» با آزادارمکی از تحولات سیاسی کشور آغاز شد، به رخدادهای اجتماعی و فرهنگی و کنشگری نخبگان رسید و نهایتاً با تأکید بر ضرورت گفت‌وگو با دهه هشتادی‌ها به پایان رسید.

در زیر پوست تحولات کشور، رخدادهایی در جریان است. مردم راه خود را می‌روند و ظاهراً در انتظار فرصت هستند. شما تحولات سیاسی و اجتماعی کشور را چطور ارزیابی می‌کنید؟

نگاه من و افرادی مانند من که در محیط‌های دانشگاهی و آکادمیک فعالیت می‌کنند، به موضوعات مختلف کشور از جمله انتخابات بیشتر از آنکه سیاسی و جناحی باشد، آکادمیک و علمی است. در شرایط فعلی که ناترازی‌ها و بحران‌های مختلفی کشور را در بر گرفته، مهم این است ایران به عقب بازگشت نکند. در واقع دچار پسگرد و عقبگرد بنیادین نشود. به لحاظ تاریخی ایران چندین و چند بار این اشتباه را تکرار کرده است. دوره‌هایی که ایران می‌توانست تصمیمات درستی بگیرد، پیش برود و در مسیر رشد و پیشرفت قرار بگیرد، تصمیمات نا به جایی به دلیل گروه‌های فشار، ویژگی‌های جو بین‌الملل و پوپولیسم پنهان سیاسی و فرهنگی اتخاذ کرده و از مسیر رشد بازمانده است. بنابراین مساله مهم در شرایط فعلی کشور آن است که پیش برویم؛ حتی اگر امکان پیشروی وجود ندارد، وضعیت موجود با چالش‌های کمتر استمرار پیدا

کند تا زمینه‌های تغییرات بنیادین در آینده به وجود بیاید.

این عدم بازگشت به عقب یعنی چه؟

مثلا طبقه متوسط ایران عموما چالش بازگشت به رژیم قبل را نقد کرده و آن را بازگشت به گذشته‌ای پایان یافته می‌داند. یا بازگشت به تفکرات رادیکالیسم و بنیادگرایی مانند آنچه در اصولگرایی امروز ظهور کرده را بازگشت به هزاران سال قبل می‌داند. این تفکرات تند تلاش می‌کنند کشور را به گذشته‌ای مبهم سوق بدهند. این رادیکال‌ها می‌خواهند سازه نظام سیاسی و فرهنگ کشور را مبتنی بر گذشته‌ای مبهم بنا کرده و چرخ را دوباره اختراع کنند. تمام ترس و اضطراب و دل‌نگرانی نیروهای فکری جامعه در شرایط فعلی این است که به گونه‌ای رفتار نشود که از طریق بنیادگراها، پوپولیست‌ها، مدافعان رژیم پیشین و حتی طرفداران مدرنیته دوره قبلی بازگشت به عقب صورت پذیرد.

برخی معتقدند که رخدادهای اعتراضی سال 1401 باعث خواهد شد؛ در انتخابات پیش رو برخی رویکردهای اصلاحی در پیش گرفته شود. این تصور درست است؟

نظام سیاسی در هیچ سطحی هرگز وعده اصلاح وضع فعلی را ندارد. هیچ عنصری از نظام سیاسی موجود شامل راس هرم، رییس‌جمهور، روسای قوا و... اعلام نکردند که هزینه‌های بحران سال 1401 کاهش پیدا خواهد کرد، آشتی ملی ایجاد شود، از آسیب دیدگان حمایت شود. اتفاقا نظام سیاسی آموخت که بدون هیچ وعده‌ای از رخدادهای عبور کند. ماجرای خالص‌سازی‌ها طی 2 الی 3 سال اخیر شدت بیشتری پیدا کرده؛ ردصلاحیت‌ها با قدرت بیشتری در حال اعمال است و ساختار یکدست قدرت بیشتری گرفته است.

برخی تحلیل‌ها حاکی از آن است که ممکن است حکومت بخواهد فضای کنشگری بیشتری را برای جریان‌های سیاسی فراهم و تیغ تیز ردصلاحیت‌ها را کمی کندتر کند.

من فکر نمی‌کنم يك چنین اراده‌ای وجود داشته باشد. هیچ نشانه‌ای موجود نیست که حاکمیت بخواهد فضا را باز کند. نباید فراموش کرد که سیستم برای ایجاد این ساختار یکدست و خالص شده، سال‌های زحمت کشیده و زمان صرف کرده و هزینه داده است. چطور ممکن است بعد از این همه تلاش، ناگهان تغییر جهت داده و دستاوردهای خود را در معرض اما و اگر قرار بدهد؟ نشانه‌ای موجود نیست که حاکمیت متوجه مشکلات

یکدست‌سازی‌ها شده باشد و تلاش کند با مشارکت رقیب فضای متفاوتی را به وجود بیاورد. در میان نامزدها هم هیچ چهره‌ای را نمی‌توان پیدا کرد که بگوید به من اجازه داده شده که در رقابت شرکت کنم و بتوانم خود را در معرض رای مردم قرار بدهم. همه چیز مبهم است؛ به جز اصولگرایان و رادیکال‌های جناح راست که تقریباً از تایید صلاحیت خود مطمئن هستند، هیچ نیروی اصلاح‌طلب و میانه‌رویی را نمی‌توانید پیدا کنید که از احراز صلاحیت خود مطمئن باشند. به نظر من این‌گونه تحلیل‌ها، فاقد عمق کافی است و بیشتر شبیه ارزیابی‌های سطحی است.

شما فرمودید نگرانی‌های نخبگان و استادان دانشگاهی بازگشت به عقب است و برای این منظور باید همه ظرفیت‌های مدنی و اجتماعی را به کار گرفت. از طرف دیگر هم می‌فرمایید هیچ نشانه‌ای از تغییر فضا و بهبود رویکرد سیستم وجود ندارد. با این تناقض چگونه می‌توان کشور را به سمت مقابل سوق داد تا عقبگرد صورت نگیرد؟

بیشتر باید به دنبال گزینه‌های موجودی بود که قدرت بیشتری دارند و می‌توانند بخشی از ارزش‌های جامعه و مردم را حمل کنند. در وضعیت رسمی باید به سمت کسی رفت که قدرت بیشتری دارد و با او می‌شود، کار کرد. اصلاح‌طلبان نباید الگوی قبلی را تکرار کنند. اینکه نامزد حداکثری مطرح کنند، بعد فرد معرفی شده رد شود و نهایتاً ناامیدی کلیت جامعه را فرا بگیرد و گفتمان اصلاحات به حاشیه رانده شود. این اشتباه بزرگی است و به مردم آسیب می‌زند. در بسیاری از بزنگاه‌های قبلی، نگاه حداکثری به آوردگاه‌های سیاسی باعث عقبگرد شده است. اگر در انتخابات سال 84، از ظرفیت‌های موجود استفاده درستی می‌شد، کشور 8 سال گرفتار دولتی نمی‌شد که کشور را با پوپولیسم به عقب براند.

در تمام انتخابات دهه‌های اخیر، طبقه متوسط نقش مهمی ایفا کرده است. طبقه‌ای که اتفاقاً در رخداد‌های اعتراضی سال 1401 حاضر به ورود به کنشگری میدانی نشد و ترجیح داد تا رویکردهای اصلاحی و مدنی را دنبال کند. به نظر می‌رسد این طبقه با نوعی پارادوکس مواجه شده و از یک طرف حاضر نیست وارد میدان براندازی شود و از سوی دیگر امکان کنشگری مدنی و سیاسی برایش فراهم نیست و نامزدهای مورد نظرش مدام از گردونه رقابت خارج می‌شوند. در این وضعیت این طبقه چه خواهد کرد؟

طبقه متوسط رویکردی را که پس از فوت مهسا امینی دنبال کرد، ادامه می‌دهد. این طبقه به دنبال فروپاشی، افزایش خشونت و ایجاد

رادیکالیسم نیست. این طبقه با تکیه به نیروهای فکری خود و شبکه‌های اجتماعی، نقد پوپولیسم و رادیکالیسم را در دستور کار قرار داده است. از سوی دیگر همچنان منتظر فرصت مناسب است. به این دلیل است که در همین انتخابات چهاردهم ریاست‌جمهوری برخی از نامزدهای طبقه متوسط (در کنار نامزدهای حوزه رسمی) وارد میدان شده و ثبت‌نام کرده‌اند. این طبقه فکر می‌کند فرصتی ایجاد شده و مطابق عقل نباید آن را از دست داد. حتی اگر احتمال بازشدن فضا بسیار اندک باشد. در واقع این طبقه همچنان به دنبال فرصت‌سازی هستند تا جامعه از فروپاشی و گرفتار شدن در دریای بحران‌های بزرگ، مصیبت پوپولیسم و رادیکالیسم نجات پیدا کند.

آیا ابزارهای يك چنین نقش‌آفرینی در اختیار طبقه متوسط قرار داده شده است؟

خیر ابزاری ندارد؛ این طبقه از طریق گزاره‌هایی چون، احزاب، نیروهای فرهنگی، گعده‌های آموزشی و مطبوعات آزاد می‌تواند يك چنین فشاری را ایجاد کرده و نقش خود را ایفا کند. مطبوعات صبح تا شب با احضار و سانسور و باید و نباید دست به گریبانند. در حوزه آکادمیک هم وضعیت بهتر نیست و بسیاری از استادان اثرگذار دانشگاه اخراج شده و دانشجویان کنشگر تعلیق و اخراج شده‌اند. امروز دیگر پاتوق‌های فرهنگی هم گرفتار بیزینس و پول شده‌اند. نهایتاً احزاب سیاسی باقی می‌ماند که عملاً حضور جدی ندارند. بازی حزبی، فضا سازی برای افزایش مشارکت است که امروز يك چنین ظرفیتی از احزاب دریغ شده است. پس ابزاری در اختیار طبقه متوسط نمانده است. این طبقه از این فرصت بدون حزب، بدون مطبوعات آزاد، لیدرهای مرجع و... می‌خواهد استفاده کند. می‌خواهد مانند ابراهیم در آتش رخدادهای پیش رو برود. شروع کند به معنادهی، انتقال حس مثبت و انتظار کشیدن تا در صورت ایجاد فضای حداقلی از آن به نفع اصلاحگری استفاده کند.

طی دوره‌های اخیر برخی جریان‌های اصلاح‌طلب، رویکرد ایده‌آلیستی به امر انتخابات داشتند. نامزد واحدی را معرفی کرده و اعلام می‌کردند در صورت رد صلاحیت فرد مورد نظر در انتخابات شرکت نمی‌کنند. به نظر می‌رسد این رویکرد در دوره جدید به سمت رئالیسم حرکت کرده است. اگر فرض بگیریم که نامزدهای اصلاح‌طلب رد صلاحیت شوند آیا می‌توان ذیل نامزدهای میانه‌رو و معتدل کنشگری را ادامه داد؟

به نظرم این احتمالی که شما اشاره کردید، جدی‌تر از سایر احتمالات است. نظام سیاسی به اصلاح‌طلبان اجازه کنشگری نمی‌دهد، چون منفعت

خالصسازی و یکدستسازی را حس کرده است. خالصسازان ضررها را هم نمی‌بینند، چون جامعه مدنی را قول نداشته و مطالبات فرهنگی برای‌شان مهم نیست که همه نخبگان و نیروی انسانی مهاجرت کنند، فقر افزایش یابد، آمارهای خودکشی بالا برود و... برای یکدستسازان قدرت مهم است. این طیف به اصلاح‌طلبان اجازه نمی‌دهد، ظرفیت‌هایش را فعال کند. اجازه نمی‌دهد دانشگاه‌ها را پویا کند، احزاب را رونق بدهد، امید شکل بگیرد و... در این فضا اما احتمالاً بسیاری از نیروهای مهم اصلاح‌طلب از گردونه انتخابات باز می‌مانند، اما نباید عقب نشست. راهی برای کنشگران حوزه سیاسی وجود ندارد، جز اینکه يك گام رو به جلو برداشته و يك گام به پس بردارند تا نهایتاً در جای خود بمانند. مثلاً در صورت ردصلاحیت همه ظرفیت‌ها، باید حول محور چهره‌های باقی مانده، توافق کرد تا کشور به دست رادیکال‌ها نیفتد. نمونه‌های این نوع تفکرات در بین نامزدها وجود دارند. نمونه عینی این نوع افراد مثلاً علی لاریجانی است. لاریجانی اصلاح‌طلب نیست؛ اما فرق معناداری با رادیکال‌های اصولگرا دارد. او می‌تواند کشور را از فروپاشی و تزام با بیگانه حفظ کند. حضور این فرد می‌تواند فرصت مغتنمی برای جریان اصلاحات باشد تا بتوانند نیروهای منتقد طبقه متوسط را بازسازی کرده تا بعدها وارد میدان مشارکت شوند.

در شرایطی که اصلاح‌طلبان با مشکلات عدیده‌ای مواجهند و امکان کنشگری فعال به آنها داده نمی‌شود نیروهای رادیکال در جناح مقابل هم با مشکل انشقاق و شکاف عمیق روبه‌رو هستند. آیا از این شکاف می‌توان به نفع مطالبات مردم و اصلاحگری بهره برد؟

وقتی می‌گوییم طبقه متوسط، نخبگان، دانشگاهیان و... به انتظار نشسته ناظر به همین بحث است. مردم تجربه انتخابات سال 88 را دارند. تجربه سال 84 را هم دارند. مردم در یادشان مانده که تفرق در انتخابات 84 باعث ظهور فردی شد که ریشه اصلی همه مشکلات امروز کشور در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... است. او هم راست را زد، هم چپ را زد، هم در برابر رهبری تمکین نکرد و هم همه نهادهای مدنی را تضعیف کرد. همین فرد امروز در انتخابات ثبت‌نام کرده است. مردم می‌دانند حضور این نوع پوپولیسم اگر بیش از رادیکالیسم خطر نداشته باشد به اندازه آن خطرناک است. این تجربه گرانبهایی است که مردم نمی‌خواهند گرفتار آن بشوند. باید فضا آرام شود در فرآیند آرام نهایتاً بتوان فرصت‌ها، شرایط و زمینه‌های لازم برای تغییرات را ایجاد کرد. اینکه این تغییرات شامل چه مواردی می‌تواند باشد، آینده مشخص می‌کند. اگر نیروهای منتقد اصلاحگر از این شرایط بهره

نبرند به میرایی خود کمک می‌کنند. مثل اتفاقی که در شهریور 32 افتاد. اشتباهات کنشگری مدنی باعث شد، مدنیت در ایران 3 دهه عقب بماند. فعالان این حوزه در روزگار مصدق یا مردند، یا راهی خارج شدند، یا افسرده شدند و به کنج عزلت خزیدند. نهایتاً هم یک رویکرد پوپولیستی از دورن این فضا بیرون آمد.

یک طیف کنشگر بسیار مهم در قرن جدید خورشیدی وارد عرصه سیاسی و اجتماعی کشور شده که با عنوان نسل Z یا دهه هشتادی‌ها از آنها یاد می‌شود. چگونه می‌توان با این نسل ارتباط کرد و آنها را متوجه اهمیت کنشگری‌شان کرد؟

نسل دهه هشتادی‌ها، نمایندگان دارند. بخشی از این نمایندگان سلبریتی‌ها هستند، بخشی از آنها در مطبوعات هستند. بخشی از این نمایندگان در حوزه ورزش و بخش دیگر هم در حوزه هنری و فرهنگی هستند. با این نمایندگان باید وارد گفت‌وگو شد. فردی که می‌خواهد رای این قشر را داشته باشد باید با این نسل حرف بزند. این نسل می‌خواهد زندگی کند، می‌خواهد سبک زندگی‌اش به رسمیت شناخته شوند. اتفاقاً برخلاف تصور برخی افراد و جریان‌ها این نسل، نسل معترض و شورشی نیستند. می‌خواهند زندگی کنند. اگر به مطالبات آنها توجه نشود، یا سر در لاک بی‌تفاوتی فرو می‌برند، یا مهاجرت می‌کنند و یا اینکه دنبال کار خود می‌روند. بنابراین چهره‌های اصلاح‌طلب هرچه سریع‌تر باید با این نسل گفت‌وگو کنند.

دهه هشتادی‌ها، نمایندگان دارند. سلبریتی‌ها، مطبوعات، ستارگان ورزشی و فعالان حوزه هنری و فرهنگی نمایندگان این نسل هستند. با این نمایندگان باید وارد گفت‌وگو شد.

مردم تجربه انتخابات سال 88 و 84 را هم دارند. در یادشان مانده که تفرق در انتخابات 84 باعث ظهور فردی شد که ریشه اصلی همه مشکلات امروز کشور است. او هم راست را زد، هم چپ را زد، هم در برابر رهبری، تمکین نکرد و هم همه نهادهای مدنی را تضعیف کرد. مردم می‌دانند حضور این نوع پوپولیسم اگر بیش از رادیکالیسم خطر نداشته باشد به اندازه آن خطرناک است.

راهی برای کنشگران سیاسی وجود ندارد، جز اینکه یک گام روبه جلو و یک گام به پس بردارند تا نهایتاً در جای خود بمانند. مثلاً در صورت ردصلاحیت همه ظرفیت‌ها، باید حول محور چهره‌های باقی مانده، توافق کرد تا کشور به دست رادیکال‌ها نیفتد.

طبقه متوسط به دنبال فروپاشی، افزایش خشونت و ایجاد رادیکالیسم نیست. این طبقه با تکیه به نیروهای فکری خود و شبکه های اجتماعی نقد پوپولیسم و رادیکالیسم را در دستور کار قرار داده است. از سوی دیگر همچنان منتظر فرصت مناسب است. اصلاح طلبان نباید الگوی قبلی را تکرار کنند. اینکه نامزد حداکثری مطرح کنند، بعد فرد معرفی شده رد شود و نهایتاً ناامیدی کلیت جامعه را فراگیرد و گفتمان اصلاحات به حاشیه رانده شود. نشانه ای موجود نیست که حاکمیت متوجه مشکلات یکدست سازی ها شده باشد و تلاش کند با مشارکت رقیب فضای متفاوتی را به وجود بیاورد.

مهرماه ۱۴۰۳ ۱۶ شهریور